

خوش آمد، بد آمد یا به افتاد؟ نقدی بر کتاب سبک‌شناسی انتقادی

"سخن باید که درو به افتاد تو باشد؛ نه خوش آمد تو"
(خواجه عبدالله انصاری)

داوود پورمظفری*

چکیده

سبک‌شناسی انتقادی، عنوان کتابی است که به تحلیل برخی از نامه‌های ابوحماد محمد غزالی، تخصیص یافته و متشکل از یک پیش‌گفتار و چهار فصل است. تازگی و اهمیت سبک‌شناسی انتقادی را باید در فصل چهارم آن - که به تجزیه و تحلیل مختصات سبکی نامه‌های غزالی پرداخته شده - جستجو کرد. برخلاف نقطه‌ی قوت سبک‌شناسی انتقادی، این اثر از جهت دیگری، بسیار شایان توجه است و آن، ناراستی‌های نویسنده‌ی کتاب یادشده در ارجاع‌دهی به آثار دیگران و اخذ و اقتباس‌های ناروا از پژوهش‌های آنان است. در این مقاله، تلاش شده است تا این مدعا به همراه ارائه‌ی شواهد کافی، روشن گردد. در پایان نیز پیشنهادی، مطرح شده تا بر اساس آن، نهادهای قانونگذار و مسؤول در اهدای جوایز علمی، بنیادهای حقوقی و قانونی لازم را برای بازداشتن نویسندگان از تعدی به حقوق معنوی دیگران در نظر بگیرند و در مواردی که تخلفی مُحرز گردد، قوانین مربوط را اجرا نمایند.

واژگان کلیدی: سبک‌شناسی انتقادی، نامه‌های غزالی، انتحال.

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۴/۲۵

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۶/۲/۳

*استادیار دانشگاه شهید چمران اهواز (نویسنده مسؤول) dpoomozaffari@yahoo.com

۱) مقدمه

کتاب *سبک‌شناسی/انتقادی* (۱۳۹۲) که با عنوان فرعی «سبک‌شناسی نامه‌های غزالی با رویکرد تحلیل گفتمان انتقادی» در مجموعه‌ی «نشانه‌شناسی و زبان‌شناسی» نشر علم منتشر شده، پایان‌نامه‌ی دکترای مریم دُرپر در دانشگاه فردوسی مشهد بوده است. کتاب مورد بحث، دارای یک پیش‌گفتار و چهار فصل است: فصل اول (کلیات تحقیق)، فصل دوم (مبانی نظری تحقیق و لایه‌های سبکی)، فصل سوم (توصیف و طبقه‌بندی ژانر نامه)، فصل چهارم یا بخش اصلی و پایانی آن (تجزیه و تحلیل ویژگی‌های سبکی نامه‌ها) به تحلیل گفتمان‌کاوانه‌ی چهار نامه از محمد غزالی (۵۰۵-۴۵۰ ق.) به سلطان سنجر سلجوقی، وزیر وی، یکی از علمای عصر و فردی از عامه‌ی مردم، تخصیص یافته است. در جنب تحلیل چهار نامه‌ی غزالی، نامه‌های دیگری نیز مورد توجه قرار گرفته است. تنها بخش خواندنی سبک‌شناسی انتقادی، همین فصل چهارم است که تحلیل محتوای نامه‌های غزالی انصافاً در بعضی از موارد به‌خوبی انجام شده و مقاصد پنهان گفته‌های او به‌نحو مطلوبی، آشکار گردیده است. به احتمال قوی، همین بخش از کتاب، موجب شده است که فرزندان سجودی متقاعد شود که *سبک‌شناسی/انتقادی* را در مجموعه‌ی تحت سرپرستی خود به چاپ برساند و شاید همین فصل از کتاب، آن را در شمار کتاب‌های «تقدیر شده‌ی» جایزه‌ی کتاب فصل نیز قرار داده باشد!

نویسنده‌ی این سطور، در کنار نقطه‌ی قوت *سبک‌شناسی/انتقادی* -که پیشتر بدان اشاره شد- به ضعف‌ها و ناروایی‌های معتناهی نیز در این تحقیق پی‌برده؛ اما ترجیح داده است در این مختصر، به برخی از مسائل مهم این کتاب، یعنی ناراستی‌ها و بی‌صدقتی‌های نویسنده در ارجاع‌دهی به پژوهش‌های دیگران، مأخذنویسی‌های ناموجه و ناپیراستگی نوشتارش بپردازد و بیان ناپختگی‌ها و شتابزدگی‌های نویسنده درباره‌ی مسائل نظری سبک‌شناسی را به فرصتی دیگر موکول کند.

۲) مبانی نظری سبک‌شناسی انتقادی؛ انتحال و کلاژ از منابع دست دوم

پیش از آن‌که به نحوه‌ی اخذ و اقتباس مریم دُرپر از نوشته‌های محققان ایرانی و ارجاع به منابع لاتین، پرداخته‌شود، بد نیست ماجرای مناقشه‌ی جلال‌الدین سیوطی

(۹۱۱-۸۴۹ ق.) و قسطلانی (۹۲۳-۸۵۱ ق.)، دوتن از محدثان بزرگ قرن نهم و دهم هجری، را بازگو کنم. سیوطی معتقد بود که قسطلانی از کتاب‌های او اقتباس می‌کند و از آن‌ها بهره می‌گیرد؛ ولی از وی نامی نمی‌برد و به نوشته‌های وی نیز استناد نمی‌کند. هنگامی که شیخ‌الاسلام زکریا از سیوطی خواست تا مدعای خود را تشریح کند، گفت: قسطلانی از بیهقی در نوشته‌ی خود نقل می‌کند و بیهقی مؤلفات بسیار دارد. او باید بگوید که «چه مطلبی» را از «کدام» کتاب بیهقی آورده تا معلوم گردد که قسطلانی از بیهقی، نقل کرده است. قسطلانی همه‌ی این منقولات را در کتاب‌های من دیده و از آن‌جا نقل کرده؛ بر او لازم است که بگوید: «نقل السیوطی عن البیهقی» (العیدروس، ۲۰۰۱: ۱۶۶).

آنچه نگارنده‌ی این سطور درباره‌ی شیوه‌ی ارجاع‌نویسی دُرپر خواهد گفت، همان مدعایی است که سیوطی در مورد روش ارجاع‌دهی قسطلانی در حدود ۵۰۰ سال پیش داشته‌است؛ با این تفاوت که سیوطی، نگران به تاراج رفتن تألیفات خود بود و نگارنده، نگران این که مبدا چنین شیوه‌های ناروایی در پژوهش‌های دانشگاهی به امری مرسوم بدل شود. تا جایی که نگارنده‌ی این مقاله جستجو کرده است، بخش اعظم منابع انگلیسی که در فصل دوم کتاب *سبک‌شناسی انتقادی* بدان‌ها ارجاع داده شده، کتاب‌هایی هستند که مریم درپر، آن‌ها را مطالعه نکرده است؛ زیرا او غالباً از چند کتاب و مقاله‌ی فارسی درباره‌ی تحلیل گفتمان و کنش‌های گفتاری، رونویسی نموده و دقیقاً نقل قول‌ها و ارجاعات پژوهشگران ایرانی را در کتاب خود، کپی کرده است. دُرپر، به‌گونه‌ای ارجاع‌نویسی کرده که گویی ارجاعات فراوان او به منابع انگلیسی، نتیجه‌ی مطالعات وی است؛ حال آن‌که رونویسی ناشیانه‌ای است و فردی که چند کتاب و مقاله در این زمینه خوانده باشد، در نگاه اول متوجه جعل ارجاع می‌شود. در ادامه به میزان بهره‌گیری نویسنده‌ی *سبک‌شناسی انتقادی* از تحقیقات نویسندگان ایرانی و نحوه‌ی ارجاع‌دهی او به منابع انگلیسی به‌همراه شواهد کافی، سخن خواهم گفت.

۲. ۱) سید علی‌اصغر سلطانی (۱۳۸۷)

یکی از کتاب‌هایی که مؤلف *سبک‌شناسی انتقادی* به‌وفور از روی آن استنساخ نموده، کتاب ارزشمند قدرت، گفتمان و زبان، نوشته‌ی سید علی‌اصغر سلطانی است. صفحات بسیاری از این کتاب را دُرپر، بدون رعایت موازین ارجاع‌نویسی در پژوهش‌های

دانشگاهی، عیناً رونویسی کرده؛ اما به جای ارجاع به سلطانی به نویسندگان انگلیسی‌زبان ارجاع داده است. به‌عنوان نمونه، در صفحات ۷۸ و ۷۹ کتاب، با دو ارجاع پیاپی به منابع انگلیسی نوشته است:

چنانکه فرکلاف (۱۹۹۵: ۱۷) گفته است: «نگرانی من این است که این معنای قدرت، جایگزین معنای قبلی و سنتی تر شده و باعث غافل شدن از تحلیل نامتقارن‌بودگی‌های قدرت و روابط سلطه گردد. یکی از اهداف مهم تحلیل انتقادی، حذف قدرت/سلطه در نظریه و عمل است». برداشت فرکلاف از قدرت، مبتنی بر مفهوم هژمونی (چیرگی خواهی) گرامشی است. هژمونی، هم دربردارنده‌ی سلطه است و هم شامل فرایند مذاکره‌ای که بر اساس آن، گروه‌های اجتماعی مختلف برای تثبیت معنا با هم مذاکره می‌کنند و در طی فرایند مذاکره است که امکان مقاومت برای گروه‌های رقیب فراهم می‌شود (یورگنسن و فیلیپس، ۲۰۰۲: ۹۱).

حقیقت آن است که پاراگراف بالا، وصله‌پینه‌ی ناشیانه‌ای است که بخش نخست آن (که با یک خط ممتد در زیر آن مشخص شده) از صفحه‌ی ۶۲ قدرت، گفتمان و زبان، برداشته شده و بخش دوم آن (که با دو خط ممتد، برجسته شده) نیز از صفحه‌ی ۴۸ همان کتاب، کپی شده است؛ البته تفاوت‌هایی میان نوشته‌ی دُرپر و سلطانی، وجود دارد؛ چنان‌که سلطانی از قول فرکلاف نوشته است: «نگرانی من، این است که معنای قدرت، جایگزین معنای قبلی و سنتی تر شده است و باعث غافل شدن از تحلیل نامتقارن‌بودگی‌های قدرت و روابط سلطه گردد.»^۱ اما دُرپر با حذف فعل «است»، به‌گونه‌ای در نگرانی‌های فرکلاف نیز تغییراتی ایجاد کرده است؛ زیرا فرکلاف با بیان فعل «has displaced» بر این که ایده‌ی فوکو درباره‌ی قدرت، هم‌اکنون (یعنی نیمه‌ی دوم دهه‌ی ۹۰ میلادی) با مفهوم سنتی قدرت «جایگزین شده است» تأکید کرده؛ در حالی که دُرپر با حذف فعل «است»، نگرانی‌های او را به زمانی در آینده، احاله داده است. دیگر این که دُرپر، حرف اضافه‌ی «در» را قبل از «عمل» اضافه دانسته و ترجمه‌ی سلطانی را ویرایش (!) کرده است. همچنین او در بخش دوم نوشته، تعبیر گنگ و نارسای «چیرگی خواهی» را در برابر «هژمونی» قرار داده و البته به غلط، نشانی صفحه‌ی ۹۱ کتاب «یورگنسن و فیلیپس» را آورده؛ حال آن که نشانی درست؛ یعنی صفحه‌ی ۷۶، همان است که سلطانی ذکر کرده است. ازسویی، هنگامی که نوشته‌ی

سلطانی را با متن اصلی مطابقت می‌دهیم، متوجه می‌شویم که او بیشتر به فحوای کلام نویسندگان ارجاع داده و نخواسته است که متن را دقیق و کامل ترجمه کند. سلطانی پس از ترجمه‌ی مفهومی جمله‌ی «This standpoint draws on Gramsci's idea» بخشی از متن را رها کرده و کلام خود را با بیان منطوق دو جمله‌ی «Hegemony is not only... for resistance» ادامه داده است؛ برای مثال، او تعبیر استعاره‌ی «بذرهای مقاومت» (seeds of resistance) را در نوشته‌ی خود، بیان نکرده است؛ البته در نوشته‌ی دُرپر نیز دقیقاً همین دخل و تصرف‌ها دیده می‌شود که این همسانی یا به عبارت بهتر، یکسانی در ارجاعات سلطانی و دُرپر، دلیلی ندارد جز رونویسی وی از کتاب سلطانی. پاراگراف مورد نظر از کتاب نظریه و روش در تحلیل گفتمان این است:

“Fairclough believes that people can be positioned within different and competing ideologies, and that this can lead to a sense of uncertainty, the effect of which is to create an awareness of ideological effects (Fairclough 1992b). This standpoint draws on Gramsci's idea that ‘common-sense’ contains several competing elements that are the result of negotiations of meaning in which all social groups participate (Gramsci 1991). Hegemony is not only dominance but also a process of negotiation out of which emerges a consensus concerning meaning. The existence of such competing elements bears the seeds of resistance since elements that challenge the dominant meanings equip people with resources for resistance” (Jørgensen & Phillips, 2002:76)

اخذ و اقتباس‌های بی‌نام و نشان دُرپر از کتاب قدرت، گفتمان و زبان، بسیار است و بیان چگونگی همه‌ی آن‌ها به مجالی چند برابر این مقاله، نیازمند است. یکی از ناشیانه‌ترین رونویسی‌های دُرپر از کتاب سلطانی، جایی است که پس از کپی‌برداری از کتاب او، به (فرکلاف، ۱۹۹۵ الف، ۱۰) و (فرکلاف، ۱۹۹۵ الف، ۶) ارجاع داده است. اگر به کتاب‌نامه‌ی سبک‌شناسی/انتقادی، نگاهی بیندازیم، خواهیم دید که تنها یک کتاب از فرکلاف در فهرست کتاب‌شناسی وجود دارد که سال انتشار آن ۱۹۹۵ است و به همین

دلیل، نیازی به ذکر نشانه‌ی «الف» نیست؛ اما در کتاب‌نامه‌ی قدرت، گفتمان و زبان، دو کتاب منتشر شده از فرکلاف در سال ۱۹۹۵ فهرست شده و به همین سبب، نویسنده از نشانه‌های «الف» و «ب» برای تمایز نهادن میان آن‌ها استفاده کرده است (ر.ک: نشانی صفحات مندرج در ردیف ۱۵ و ۱۶ جدول زیر). به منظور رعایت اختصار، در جدول زیر، نشانی موارد دیگری را در اختیار خوانندگان می‌گذارم تا خود، آن‌ها را مقایسه کنند. در این جدول ۱۸ مورد از اقتباس‌های ناروا و برداشت‌های ناموجه نویسنده‌ی سبک‌شناسی انتقادی از کتاب سید علی اصغر سلطانی فهرست شده است.

	قدرت، گفتمان و زبان	سبک‌شناسی انتقادی	ردیف	قدرت، گفتمان و زبان	سبک‌شناسی انتقادی
۱	ص ۵۱، ۱۶-۷	ص ۵۹، ۱۵-۵	۱۰	ص ۶۵، ۱۸-۵	ص ۸۰، ۸-آخر
۲	ص ۳۰، ۱۱-۹	ص ۶۶، ۲۲-۲۱	۱۱	ص ۶۵، ۲۱-۱۹	ص ۸۱، ۴-۱
۳	ص ۳۶، ۷-۳	ص ۶۸، ۱۶-۱۱	۱۲	ص ۶۵، ۴-۲	ص ۲۸۸، ۳-۵
۴	ص ۵۴، ۱۲-۱۱	ص ۶۸، ۱۹-۱۷	۱۳	ص ۶۵، ۲۳-۲۲	ص ۲۸۸، ۷-۶
۵	ص ۵۵، ۲۰-۱۸	ص ۶۹، ۳-۱	۱۴	ص ۶۶، ۳-۱	ص ۲۸۸، ۸-۱
۶	ص ۵۶، ۷-۲	ص ۶۹، ۸-۳	۱۵	ص ۶۶، ۷-۶	ص ۲۸۸، ۱۵-۱۴
۷	ص ۵۸، ۱۵-۱	ص ۶۹، ۹ تا آخر	۱۶	ص ۶۶، ۹-۱۷	ص ۲۸۸، ۱۶-۱۶
۸	ص ۵۸، ۲۳-۱۸	ص ۷۰، ۵-۱	۱۷	ص ۶۶، ۱۹-۱۸	ص ۲۸۹، ۲-۱
۹	ص ۶۸، ۱۳-۷	ص ۲۸۹، ۲۲-۱۶	۱۸	ص ۶۸، ۲۱-۱۵	ص ۲۸۹، ۲۳ به بعد

۲.۲) فرزنان سجودی (۱۳۸۷)

کتاب آموزنده‌ی نشانه‌شناسی کاربردی نوشته‌ی فرزنان سجودی نیز در مواردی مورد استفاده‌ی ناروایِ درپر قرار گرفته است. تا جایی که نویسنده‌ی این سطور جستجو کرده، درپر سه بار به نشانه‌شناسی چندلر و یک بار به کتاب *Signs in use* تألیف یوهانسن و لارسن^۳ ارجاع داده است.

یک مورد از ارجاعات درپر به چندلر، «به نقل از سجودی» است (ر.ک: درپر، ۱۳۹۲ ج: ۸۶) اما دو مورد دیگر (همان، ۱۰۵ و ۱۰۶) و ارجاع او به کتاب یوهانسن و لارسن (همان،

۸۶) نیز در صفحات ۷۷، ۷۹ و ۱۶۳ نشانه‌شناسی کاربردیِ سجودی یافت می‌شود. در پیر در صفحه‌ی ۱۰۵ کتابش عبارت «معنای مستقیم یا صریح را با عباراتی چون معنای مبتنی بر تعریف، معنای تحت‌اللفظی، معنای بدیهی یا معنای مبتنی بر دریافت عام توصیف کرده‌اند.» را به صفحه‌ی ۱۳۷ نشانه‌شناسی چندلر ارجاع داده است. گفته‌ی چندلر این است:

“Denotation tends to be described as the definitional, literal, obvious or common-sense meaning of a sign” (2007: 137).

اگر بخواهیم ترجمه‌ای تقریباً وفادار به نوشته‌ی چندلر به دست دهیم جمله‌ای نظیر «دلالت صریح گرایش به این دارد که به عنوان معنای قاموسی، تحت‌اللفظی، بدیهی یا بین‌الذهانی تشریح شود» به دست می‌آید. پیداست که ترجمه‌ی نقل شده در سبک‌شناسی انتقادی ترجمه‌ای نسبتاً آزاد است و همین ترجمه عیناً در صفحه ۷۷ نشانه‌شناسی کاربردی یافت می‌شود. نمونه‌ی گویاتر را می‌توان در ترجمه‌ی متن زیر دید:

“Denotation simply involves a broader consensus. The denotational meaning of a sign would be broadly agreed upon by members of the same culture, whereas no inventory of the connotational meanings generated by any sign could ever be complete. However, there is a danger here of stressing the individual subjectivity of connotation: intersubjective responses are shared to some degree by members of a culture; with any individual example only a limited range of connotations would make any sense” (Chandler, 2007: 139).

فرزان سجودی در نشانه‌شناسی کاربردی به همین بخش از نشانه‌شناسی چندلر ارجاع داده و نوشته است: «معنای صریح نشانه، معنایی است که تعداد بیشتری از اعضای یک جامعه‌ی دارای فرهنگ مشترک حول آن توافق دارند، در حالی که هیچ کس را نمی‌توان به خاطر غلط بودن معنای ضمنی‌اش سرزنش کرد» (۱۳۸۷: ۷۹).

جمله‌ای که زیر آن خط کشیده شده در نوشته‌ی چندلر وجود ندارد و این محصول استنباط سجودی از گفته‌ی چندلر است در حالی که همین جمله عیناً در صفحه‌ی ۱۰۶ کتاب *سبک‌شناسی/انتقادی* نیز به چندلر نسبت داده شده است. شاهد قابل اعتنایی که نشان می‌دهد تنها ارجاع درپیر به یوهانسن و لارسن از روی *نشانه‌شناسی کاربردی* رونویسی شده، این بخش از صفحه‌ی ۳۵ رساله‌ی دکتری اوست:

«یوهانسن و لارسن معتقدند که نشانه‌شناسی با دو سطح رمزگانی که همزمان فعال هستند، سروکار دارد، در سطح نخست رمزگانی هستند که مجموعه‌ای از عناصر را به نظامی مشخص و نه الزاماً بسته، پیوند می‌زند و در سطح دوم رمزگانی که دست‌کم دو مورد از چنین نظام‌هایی را به هم می‌پیوندد. گروه اول رمزگان ساختاری و گروه دوم رمزگان فرایندی نامیده می‌شود» (۲۰۰۲: ۱۱ به نقل از سجودی، همان: ۱۶۳).

درپیر در کتاب خود عبارت «به نقل از سجودی» را حذف کرده و یک‌سره به یوهانسن و لارسن ارجاع داده است. بر مبنای این شواهد انکارناپذیر، هویداست که همه‌ی ارجاعات درپیر به چندلر، یوهانسن و لارسن از روی کتاب *نشانه‌شناسی کاربردی* رونویسی شده است. گفتنی است در پایان‌نامه‌ی درپیر که زیر نظر استادان او بوده روش ارجاع مذکور درست است اما در نسخه‌ی چاپی کتاب، منبع واسطه حذف شده است.

۲.۳ پهلوان‌نژاد و ناصری (۱۳۸۷)

متأسفانه ارجاع‌دهی درپیر به منابع فارسی نیز وضعیتی بهتر از منابع لاتین ندارد. دقت در ارجاعات و نقل‌قول‌های وی روشن می‌سازد که او بسیاری از منابع فارسی را هم ندیده و مطالعه نکرده است. برای این که چند و چون این مطلب را به وضوح نشان داده باشم به ذکر مواردی معدود اکتفا می‌کنم: حمیدرضا شعیری در کتاب *مبانی معناشناسی نوین* (صص ۱۱۰-۱۰۹) نوشته است:

در نظام همنشینی، بر خلاف نظام جانشینی، «ارتباط بین عوامل زبانی از نوع ترکیبی یا پیوسته است» [شعیری تنها همین مطلب درون گیومه را در پاورقی به گرمس ارجاع داده است]. هر عامل در کنار عامل دیگر قرار می‌گیرد و سبب تکمیل شدن آن می‌شود؛ به همین دلیل، در فرایند همنشینی زبانی، حضور همه‌ی عوامل زبانی در کنار یکدیگر ضروری است. همین ترکیب است

که حرکتی رو به جلو را سبب می‌شود که بعضی از زبان‌شناسان از آن تعبیر به حرکت خطی کرده‌اند. در فرایند همنشینی، امکان حذف هیچ‌یک از عوامل زبانی نیست.

پهلوان‌نژاد و ناصری (۱۳۸۷: ۴۶) دریافت خود از نوشته‌ی شعیری و ارجاع او به گرمس را در کنار هم بیان کرده‌اند که در زیر بخشی از آن نقل شده است:

«اغلب گفته می‌شود که انسجام نثر از فرآیند همنشینی مایه می‌گیرد. گرمس بر این اعتقاد است که در نظام همنشینی برخلاف نظام جانشینی ارتباط بین عوامل زبانی از نوع ترکیبی یا پیوسته است و هر عامل در کنار عامل دیگر کمال می‌یابد. به همین دلیل در فرآیند همنشینی زبانی حضور همه‌ی عوامل زبانی در کنار یکدیگر ضرورت می‌یابد، به طوری که امکان حذف هیچ‌یک از آن‌ها وجود ندارد (شعیری، ۱۳۸۱: ۱۱۰-۱۰۹)».

اما در پر بدون مراجعه به شعیری (۱۳۸۱)، دریافت پهلوان‌نژاد و ناصری را به گمان این که نقل قول مستقیم است به شکل زیر در گیومه قرار داده و به شعیری ارجاع داده است:

درباره‌ی انسجام گفته شده (شعیری، ۱۳۸۱: ۱۱۰-۱۰۹) «انسجام نثر از فرایند همنشینی مایه می‌گیرد. گرمس اعتقاد دارد که در نظام همنشینی برخلاف نظام جانشینی ارتباط بین عوامل زبانی از نوع ترکیبی یا پیوسته است و هر عامل در کنار عامل دیگر کمال می‌یابد. به همین دلیل در فرایند همنشینی حضور همه‌ی عوامل در کنار یکدیگر ضرورت می‌یابد، به طوری که امکان حذف هیچ‌یک از آن‌ها وجود ندارد» (در پر، ۱۳۹۲: ۱۱۱-۱۱۰).

یک مقایسه‌ی ساده نشان می‌دهد که نوشته‌ی در پر، استنساخ از مقاله‌ی پهلوان‌نژاد و ناصری است نه محصول مطالعه‌ی کتاب شعیری. ۱) جمله‌ی «انسجام نثر از فرایند همنشینی مایه می‌گیرد» در واقع دریافت پهلوان‌نژاد و ناصری از نوشته‌ی شعیری است و در صفحات یاد شده اصلاً این جمله وجود ندارد اما همین جمله عیناً نوشته‌ی در پر نیز وجود دارد. ۲) در مقاله‌ی پهلوان‌نژاد و ناصری فعل «ضرورت می‌یابد» به کار رفته، همین فعل در نوشته‌ی در پر نیز تکرار شده است اما در کتاب شعیری عبارت «ضرورتی است» دیده می‌شود. ۳) جمله‌ی «همین ترکیب است که حرکتی رو به جلو را سبب می‌شود که بعضی از زبان‌شناسان از آن تعبیر به حرکت خطی کرده‌اند.» در نوشته‌ی پهلوان‌نژاد و ناصری حذف شده است. آن‌ها با افزودن عبارت پیوندی «به طوری که» بخش پیشین را به جمله‌ی بعد ارتباط داده‌اند. دقیقاً همین تغییرات در کتاب در پر نیز مشهود است.

۴) عبارت «سبب تکمیل شدن آن می‌شود» در مقاله‌ی پهلوان‌نژاد و ناصری به صورت «کمال می‌یابد» تغییر یافته است. درست، همین تغییر در نوشته‌ی درپر نیز کپی شده است. ۵. مهمتر از همه این است که در نوشته‌ی شعیری فقط عبارت «ارتباط بین عوامل زبانی از نوع ترکیبی یا پیوسته است» به نقل از گرمس آمده اما براساس نحوه‌ی نقل قول پهلوان‌نژاد و ناصری این تصور ایجاد می‌شود که همه‌ی این عبارات از آن گرمس است. از آن‌جاکه نوشته‌ی درپر صرفاً رونویسی از مقاله‌ی یادشده است؛ همان تصور را به‌وجود می‌آورد.

نقل قول زیر، بخشی دیگر از صفحات ۳۹-۴۰ مقاله‌ی پهلوان‌نژاد و ناصری است که نویسنده‌ی سبک‌شناسی/انتقادی بدون هیچ ارجاعی در صفحه‌ی ۹۷ کتاب خود کپی کرده است.

«کنش گفتاری نخستین بار توسط آستین و با مجموعه‌ی سخنرانی‌های وی تحت عنوان "چگونه با کلام کار انجام می‌شود"، مطرح شد. در این نظریه کنش‌های گفتاری در واقع کنش و عملی است که در خارج از زبان تغییر ایجاد می‌کند. سرل با این اعتقاد که سخن گفتن عبارت است از "وارد شدن در گونه‌ای فعالیت قاعده‌مند" (Searl, 1969: 22) این نظریه را گسترش داده [...]».

متنی که بعد از این پاراگراف نقل می‌شود بخشی دیگر از صفحه‌ی ۴۲ مقاله‌ی مزبور است که با مآخذ اصلی آن تفاوت‌هایی دارد. یکی این‌که در متن اصلی (صفوی: ۱۳۸۷: ۱۶۷) گفته شده: «شاخص‌ها عناصری زبانی به حساب می‌آیند که [...] قابل درک‌اند.» و دیگر این‌که جمله‌ی «شاخص اجتماعی، عنوان و لقبی است که [...] می‌شود» در صفحه‌ی ۱۶۷ کتاب صفوی دیده نمی‌شود. پیداست که تفاوت نخست محصول تصرف اندک پهلوان‌نژاد و ناصری در نوشته‌ی صفوی است و تفاوت دوم به احتمال زیاد، یا در نتیجه‌ی اشتباه در حروف‌چینی پدید آمده یا دریافت آن‌ها از توضیحات صفحه‌ی ۱۶۹ کتاب معنی‌شناسی صفوی است. دقیقاً همین موارد در صفحه‌ی ۸۷ کتاب سبک‌شناسی/انتقادی نیز وجود دارد:

«شاخص عنصری زبانی به حساب می‌آید که مقید به بافت موقعیتی بوده و به مکان، زمان یا شخصی اشاره دارد که از طریق بافت موقعیت قابل درک است و شاخص اجتماعی، عنوان و لقبی است که به اقتضای موقعیت اجتماعی افراد، انتخاب می‌شود (صفوی، ۱۳۸۳: ۱۶۷)».

۴.۲) عموزاده و رمضان‌زاده (۱۳۸۵)

همه‌ی آنچه در پیر در صفحه‌ی ۱۰۰ (سطر ۱۲-۳) به نقل از آستین بیان کرده، رونویسی از صفحه‌ی ۸۱ مقاله‌ی عموزاده و رمضان‌زاده است. همچنین اقوالی که در صفحات ۱۰۴-۱۰۳ از قول لیچ نوشته و به او ارجاع داده، کپی‌برداری از صفحات ۸۵-۸۴ همان مقاله است. بخش‌های دیگری از مقاله‌ی مذکور در ۱۰۷-۱۰۸ سبک‌شناسی انتقادی عیناً رونویسی شده است.

۴.۵) زنگویی، فتوحی، شعبانی، مسعودی (۱۳۸۹)

در پیر در رساله‌ی خود به مقالات متعددی ارجاع داده اما به هنگام چاپ کتاب، آن‌ها را حذف کرده است. متن زیر، بخشی از رساله‌ی دکتری در پیر (۱۳۹۰: ۵۰) است که از صفحات پایانی فصل دوم آن انتخاب شده و ارجاع آن چنان‌که پیداست به «زنگویی و دیگران» داده شده اما این ارجاع در کتاب او پس از قلم‌گرفتن نام «زنگویی و دیگران» از صفحه‌ی ۱۱۴ حذف شده است.

«چنان‌که گفته‌اند (زنگویی و دیگران، ۱۳۸۹: ۹۷ و ۱۰۰) با استعاره می‌توان معنا و منظور خاصی را برجسته نمود تا مخاطب مقصود گوینده و یا نویسنده را سریع‌تر و روشن‌تر دریابد. همچنین استعاره با برجسته‌سازی متن و کلام و با پردازش قوی معنا در ذهن مخاطب، باعث جلب توجه می‌شود و دگرگونی قابل قبولی در رفتار او ایجاد می‌کند». در پیر که در رساله‌ی خود از مقاله‌ی مذکور در مبحث استعاره‌ی مفهومی استفاده‌ی زیادی برده بود، در تحریر نوین آن کوشیده تا نام و نشان این مقاله را حتی از فهرست منابع و مآخذ خود نیز بزداید اما فراموش کرده که در فصل چهارم، صفحات ۱۹۰-۱۸۹ نقل قول‌هایش از آن مقاله هنوز باقی مانده است.

۴.۶) آقاگل‌زاده و غیاثیان (۱۳۸۶)

نوشته‌ی زیر بخشی از صفحه‌ی ۴۰ مقاله‌ی آقاگل‌زاده و غیاثیان است که به صفحه‌ی ۷۲، (سطر ۱۱-۸) کتاب سبک‌شناسی انتقادی راه یافته است. نویسنده‌ی سبک‌شناسی انتقادی صرفاً نقل قول از هابرماس را به صورت ارجاع غیرمستقیم به مقاله‌ی آقاگل‌زاده و غیاثیان

مستند کرده است و از ارجاع دادن بخش اول متن مورد بحث، به نویسندگان مذکور خودداری کرده است.

«بر اساس تعریف دوم انتقاد، می‌توان نتیجه گرفت زبان‌شناسی انتقادی و تگفا به تحلیل روابط ساختاری آشکار یا پنهان سلطه، تبعیض نژادی، قدرت و کنترل و تجلی آن‌ها در زبان علاقه‌مندند. به عبارت دیگر هدف تگفا بررسی انتقادی نابرابری‌های اجتماعی است آن‌گونه که در زبان به کار می‌رود و این کاربرد مستمر موجب شکل‌گیری، تثبیت و مشروعیت آن می‌شود. بر همین اساس اکثر تحلیل‌گران گفتمان انتقادی، ادعای هابرماس را که "زبان همچنین وسیله‌ی سلطه و نیروی اجتماعی است و در خدمت مشروعیت‌بخشی به روابط قدرت سازماندهی شده است تأیید می‌کنند"».

مورد دیگر، متن زیر است که در صفحات ۴۲-۴۳ مقاله‌ی آقاگل زاده و غیاثیان وجود دارد و در اصل ارجاعی است به صفحه‌ی ۲۶-۲۷ کتاب *زبان و قدرت* (۱۹۸۹) نوشته‌ی فرکلاف. همین نقل قول را در پیر در صفحه‌ی ۸۱ کتاب خود بدون هیچ ارجاعی به نویسندگان ایرانی مقاله‌ی مورد بحث آورده و ترجیح داده تا یک‌سره خواننده را به فرکلاف ارجاع دهد.

«در قیاس با سه جنبه‌ی گفتمان (که در شکل ۱-۲ آمده)، فرکلاف (همان [۱۹۸۹]، ۲۶-۲۷) سه جنبه یا مرحله را برای تحلیل گفتمان انتقادی از هم تمیز می‌دهد: توصیف: مرحله‌ای است که با ویژگی‌های صوری متن ارتباط دارد. تفسیر: مرحله‌ای است که به ارتباط میان متن و تعامل می‌پردازد؛ این که متن را محصول فرایند تولید و منبع فرایند تفسیر بدانیم. تبیین: مرحله‌ای است که به بیان ارتباط میان تعامل و بافت اجتماعی می‌پردازد؛ این که چگونه فرایندهای تولید و تفسیر تحت تأثیر اجتماع قرار دارند».

شواهدی که در این جا بدان اشاره شد، مشتق از خروار است. اینک تردیدی برجای نمی‌ماند که نویسنده‌ی *سبک‌شناسی/انتقادی*، آثار کسانی مثل فرکلاف، چندلر، وُداک، ون‌دایک، لیکاف، سرل، آستین، لیچ، یورگنسن و فیلیپس، یوهانسن و لارسن و ... را ندیده و مطالعه نکرده است. او با رونویسی‌هایی که شرح آن گذشت، قصد دارد به‌گونه‌ای ناشایست، وانمود کند که منابع معتبر را به زبان اصلی مطالعه کرده است.

۳) مآخذ نویسی‌های ناموجه

غیر آن‌چه درباره‌ی انتحال‌های خانم درپر در بخش پیش گفته شد، ارجاعاتی در کتاب ایشان وجود دارد که در هیچ منبع معتبر و حتی نامعتبری نمی‌توان برای آن توجیهی یافت. مثلاً در صفحه‌ی ۶۴ سبک‌شناسی/انتقادی پاراگرافی وجود دارد که تا صفحه‌ی ۶۵ نیز ادامه یافته است. در این پاراگراف ارجاعاتی به ون‌دایک، یارمحمدی، فُسلد، کاپلند و جورسکی دیده می‌شود - که همگی در منابع پایان کتاب نیز فهرست شده است - اما خواننده در کمال شگفتی در پایان همین پاراگراف با این عبارت روبرو می‌شود: «موارد مذکور در این بند نوشت به نقل از فلاحی، ۱۳۸۸: ۳۸-۳۶». ضروری است نویسنده‌ی

محترم به خوانندگان خود پاسخ بدهند که پیرو کدام شیوه از مآخذ نویسی هستند؟ دیگر این‌که سال نشر برخی از منابع در «متن» سبک‌شناسی/انتقادی با تاریخ مذکور در «کتاب‌نامه» مغایرت دارد؛ مثلاً فرهنگ سبک‌شناسی کتی والز در متن سال ۱۹۹۰ ذکر شده (ر.ک: درپر، ۱۳۹۲: ج ۶۱) اما در منابع پایان کتاب سال ۲۰۰۱ درج شده است. در صفحه‌ی ۲۹۹ به «سبکی، ۱۳۸۳» ارجاع داده شده در حالی که در منابع پایانی فقط «سبکی، ۱۹۶۴» وجود دارد. در متن صفحه‌ی ۱۱۳ نیز به «لیکاف، ۱۳۸۳» ارجاع داده اما در کتاب‌نامه فقط «Lakoff and Johnsen: 1980» وجود دارد.

نکته‌ی دیگر این‌که در بعضی موارد اقوالی در متن دیده می‌شود که هیچ مشخصه‌ای ندارد. به عنوان نمونه در صفحه‌ی ۹۲ سبک‌شناسی/انتقادی از دانشنامه‌ی بریتانیکا مطلبی نقل شده اما هیچ‌یک از اطلاعات لازم برای ارجاع‌دهی ذکر نشده و در فهرست پایانی کتاب نیز از آن یاد نشده است. نمونه‌ی دیگر این‌که صفحات ۷۱-۷۰ سبک‌شناسی/انتقادی از سارا میلز نقل قولی شده است اما منبع آن مشخص نشده ولی در منابع پایانی آن، کتاب گفتمان سارا میلز به ترجمه‌ی فتاح محمدی درج شده است. همین نقل قول در رساله‌ی درپر (ص ۳۰) به صفحات ۱۶-۱۷ همان ترجمه ارجاع داده شده اما هنگامی که نگارنده‌ی این سطور، نقل قول موصوف را با ترجمه‌ی مذکور مطابقت می‌داد، متوجه شد که تفاوت زیادی میان آن دو وجود دارد. درثانی، نشانی درست ترجمه‌ی فتاح محمدی صفحه‌ی ۲۶ است. امیدوارم حداقل، برخی از مواردی که در این بخش بدان اشاره کرده‌ام در نتیجه‌ی سهو نویسنده در ثبت مآخذ روی داده باشد نه این‌که مولود رونویسی‌هایی

باشد که در بخش پیش به تفصیل بازنموده‌ام.

۴) ناپیراستگی نوشتار

در کتاب *سبک‌شناسی/انتقادی* کاستی‌هایی دیده می‌شود که زائیده‌ی شتابزدگی مؤلف در انتشار کتاب و ویرایش نشدن متن آن است. به عنوان نمونه به مواردی اشاره می‌کنم. بررسی اجمالی نمایه‌ی «اسامی خاص» نشان می‌دهد که نمایه‌های کتاب از حیث ارتفاع ساقطاند. از نام‌هایی چون سلطانی، سجودی، سرل، هلیدی، یوهانسن، لارسن و ... که بارها در این کتاب استفاده شده، هیچ نشانی در نمایه وجود ندارد.

اشتباهات چاپی کتاب بسیار زیاد است: *توجهی/توجهی* (۲۴۷)، *فرام/فراهم* (۲۴۸)، *مستس/مستی* (۲۵۷)، *زوی-گردانده/روی گردانده* (۲۵۱)، *حسن زاده/حسن زاده* (۳۳۱)، *Janson/Johnsen* (335) و موارد فراوان دیگر نیز محصول ویرایش نشدن متن است. برخی از نمودارهای فصل چهارم نیز بی‌فایده‌اند زیرا گاه ارقام مندرج بر روی نمودار با اعداد تحلیل شده در متن تفاوت‌های فاحش دارند (ر.ک: صص ۱۷۹-۱۷۷) و برخی دیگر به صورت ناقص چاپ شده‌اند (ر.ک: ۱۵۵ و ۱۸۰).

علاوه بر این، نوعی «اضطراب سبکی» نیز در نوشته‌ی مؤلف به چشم می‌خورد. گاه جمله‌ها بی‌شیرازه و قوام‌نیافته‌اند؛ مثلاً «رمزگان زاهدانه در ترغیب مخاطب که خود از عالمان دینی است، به دنیاگریزی و دین را ابزار کسب دنیا نساختن کارکرد دارد» (ص ۲۰۷). گاه نیز نوشته‌ها بسیار روان و گویا هستند: «نحو ایدئولوژیک نیز بیانگر باور مسلم و قطعی نویسنده به موضوعاتی است که مطرح نموده و با موضع‌گیری قاطعانه توانسته زبان را به عنوان ابزاری بر ضد قدرت حاکم به کار ببرد» (صص ۲۸۰-۲۷۹). این نوسان سبکی - که در *سبک‌شناسی/انتقادی* کم هم نیست - از چشم کسی که به مؤلفه‌های سبک‌شناختی متن حساس باشد پنهان نمی‌ماند.

نتیجه‌گیری

رعایت اخلاق تحقیق، اعتبار منابع مورد استفاده‌ی یک تحقیق دانشگاهی، نحوه‌ی ارجاع‌دهی و صداقت داشتن در استناد اصولی و درست به همه‌ی منابع مورد استفاده، به منزله‌ی هویت و اصالت یک تحقیق است. بر اساس آنچه درباره‌ی *سبک‌شناسی/انتقادی*

گفته شد، ضرورت دارد نویسنده‌ی محترم پاسخی شایسته به این مسئله بدهند که آیا از این حیث برای سبک‌شناسی/انتقادی می‌توان ارج و آبرویی در نظر گرفت؟ نگارنده‌ی مقاله بار دیگر این نکته را یادآور می‌شود که برخی از تحلیل‌های صورت گرفته درباره‌ی نامه‌های غزالی قابل توجه و گیراست. این تحلیل‌ها را می‌توان به-مثابه‌ی مناره‌ای بلند توصیف کرد که در برابر کوهی از سرقت‌های نویسنده‌ی کتاب پست می‌نماید^۴. باری، نقد یک اثر برای خوش آمد یا بد آمد افراد نیست. اگر این مقاله در به افتاد نگاه و شیوه‌ی تحقیق نویسنده‌ی سبک‌شناسی/انتقادی مفید افتاده باشد؛ نویسنده‌ی این سطور به مقصود خویش که همانا بازشناسی تحقیقات اصیل از غیر آن، و توجه دادن برخی پژوهندگان به رعایت اخلاق علمی است؛ دست یافته است.

اما کلام آخر، همه می‌دانیم هرگاه اثبات شود که ورزشکاری از رعایت موازین قانونی عدول نموده و با مصرف مواد نیروزا به ناحق به مقامی دست یافته است؛ نهادهای قانونی، نشان و افتخار مکتسبه را از او بازپس می‌گیرند. نویسنده‌ی این سطور پیشنهاد می‌کند تا سازوکاری مشابه، در اعطای جوایز علمی نیز در نظر گرفته شود تا هم دریافت جوایز علمی، محملی برای بستن در انتقادهای علمی نباشد و هم نویسندگان بدانند که همیشه در زیر نگاه منتقدان هستند و هیچ جایزه و رتبه‌ای حاشیه‌ی امنی برای نویسندگانی که به اخلاق علمی پشت می‌کنند، ایجاد نخواهد کرد. در صورتی که بنیادهای قانونی چنین ایده‌ای فراهم شود، «پایبندی درونی» نویسندگان، به ضوابط علمی تحقیق بیشتر خواهد شد.

پی‌نوشت‌ها

1. "My concern is that this sense of power has displaced the former, more traditional one, and more importantly has helped divert attention from the analysis of power asymmetries and relations of domination" (Fairclough, 1995: 17).
۲. به منظور مطالعه‌ی دقیق متن مورد نظر و مقایسه‌ی آن با برداشت سلطانی از نوشته‌ی مذکور و هم‌چنین رونویسی درپیر از روی کتاب سلطانی، ر.ک.: نظریه و روش در تحلیل گفتمان، یورگنسن و فیلیپس، ترجمه‌ی هادی جلیلی، ص ۱۳۲.
۳. علی میرعمادی این کتاب را با عنوان *نشانه‌شناسی چیست؟* در سال ۱۳۸۵ (تهران: ورجاوند) ترجمه و منتشر کرده است.
۴. «مناره‌ی بلند بر دامن کوه الوند پست نماید» (سعدی، گلستان، ۵۶).

منابع

- آقاگل‌زاده، فردوس و مریم سادات غیاثیان. (۱۳۸۶). «رویکردهای غالب در تحلیل گفتمان انتقادی». *زبان و زبان‌شناسی*. صص ۳۹-۵۴.
- پهلوان‌نژاد، محمدرضا و نصرت ناصری مشهدی. (۱۳۸۷). «تحلیل متن نامه‌ای از تاریخ بیهقی با رویکرد معنی‌شناسی کاربردی»، *مجله‌ی دانشکده‌ی ادبیات و علوم انسانی دانشگاه خوارزمی*. سال ۱۶. شماره‌ی ۶۲. صص ۳۷-۵۸.
- درپیر، مریم. (۱۳۹۰). *تحلیل سبک‌شناختی نامه‌های امام محمد غزالی با رویکرد تحلیل گفتمان*. پایان‌نامه دکترای زبان و ادبیات فارسی. دانشگاه فردوسی مشهد.
- _____ (۱۳۹۲ ج). *سبک‌شناسی انتقادی: سبک‌شناسی نامه‌های غزالی با رویکرد تحلیل گفتمان انتقادی*. تهران: نشر علم.
- زنگویی، اسدالله، بختیار شعبانی ورکی، محمود فتوحی، و جهانگیر مسعودی. (۱۳۸۹). «استعاره: مفهوم، نظریه و کارکردهای آن در تعلیم و تربیت». *مجله‌ی مطالعات تربیتی و روان‌شناسی دانشگاه فردوسی مشهد*. صص ۱۰۸-۷۷.

سجودی، فرزانه. (۱۳۸۷). *نشانه‌شناسی کاربردی*. تهران: نشر علم.

سعدی، مصباح‌الدین. (۱۳۸۴). *گلستان*. به تصحیح غلامحسین یوسفی. تهران: خوارزمی.

سلطانی، سید علی اصغر. (۱۳۸۷). *قدرت، گفتمان و زبان*. تهران: نشر نی.

شعیری، حمیدرضا. (۱۳۹۱). *مبانی معناشناسی نوین*. چاپ سوم. تهران: سمت.

صفوی، کورش. (۱۳۸۴). *فرهنگ توصیفی معنی‌شناسی*. تهران: فرهنگ معاصر.

عموزاده، محمد و محمود رمضان‌زاده. (۱۳۸۵). «کنش‌های گفتاری و اهمیت آن در تحلیل متن». *مجله‌ی دانشکده‌ی ادبیات دانشگاه فردوسی مشهد*. شماره‌ی ۱۵۲. صص ۷۶-۹۶.

العیدروس، عبدالقادر بن عبدالله. (۲۰۰۱). *النور السافر عن أخبار القرن العاشر*. حقه‌ی أحمد حالو، محمود الأرنؤوط، أكرم البوشی. بیروت: دار صادر.

میلز. سارا. (۱۳۹۲). *گفتمان*. ترجمه‌ی فتاح محمدی. زنجان: نشر هزاره‌ی سوم.

یورگنسن، ماریان و لوئیز فیلیپس. (۱۳۸۹). *نظریه و روش در تحلیل گفتمان*. ترجمه‌ی هادی جلیلی. تهران: نشر نی.

Chandler, Daniel. (2007). *Semiotics*. London and New York: Routledge.

Fairclough, N. (1995). *Critical Discourse Analysis*. London: Longman

Jørgensen, M & Phillips, L. (2002). *Discourse Analysis as Theory and Method*. London: Sage Publications.